

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به حکم وضعی و تکلیفی بود که یک مقدار زیادی از عبارات را خواندیم و اختلافاتی که بین خصوصاً متأخرین علمای ما در این جهت پیدا شد. عرض کنم که بحث اساسی در این مسئله صورتی که آقایان مطرح کردند ظاهراً نبوده، بحث اساسی این بود که عرض کردیم در این شریعت مقدسه که در مکه و مدینه آیات مبارکه نازل شدند در هر دو جامعه هم جامعه مکی و هم جامعه مدنی تعابیر قانونی رائج نبود، البته در جامعه مدنی چون یهود فعالیت داشتند اصطلاحات دینی بود یعنی تعابیر دینی که از تورات گرفته شده بود و حتی احتمالاً از این کتابی که به عنوان المثنای تورات است که به لفظ عبری به جای المثنی، مشنا می گفتند، احتمالاً در این کتاب مشنا که الان هم وجود دارد عده ای از اصطلاحات قانونی وجود داشت یعنی این را تقریباً نمی شود انکار کرد که عده ای از این اصطلاحات قانونی، نه قانونی بلکه اصطلاحات دینی در این کتاب وجود داشت، این را اجمالاً می شود قبول کرد، این راجع به این قسمت.

اما اصطلاحات قانونی متعارف نبود، در روم باستان و یونان اصطلاحات قانونی رائج بود اما در آن جا نبود، حالا دیگه وارد بحث تفصیلش نشویم. آن وقت عده ای از تعابیر قرآنی یا حتی در روایات یا در کلمات چه در میانه صحابه، بعد در میان فقها و تابعین و ائمه علیهم السلام عده ای از تعابیر بکار برده شده بود که مثلاً به این نتیجه رسیدند که این ظاهرش نباید مراد باشد مثلاً در روایات ما لا تصل فی وبر ما لا یؤکل لحمه، نماز نخوان در مثلاً موی غیر ماکول لحم، البته وبر حالت کرک است تقریباً، مثل مویی که شتر دارد یا حتی مثل گربه، اصطلاحاً وبر به آن می گویند یا مثل سمور و سنجاب و این جور حیوانات. عرض کنم که این لا تصل ظاهرش این بود که نماز نخوان، در این موی غیر ماکول، از آن ور هم می دانستند که اگر نماز خواند مرتکب معصیت نشده، نمازش باطل است، مثلاً اگر در موی غیر ماکول نماز خواند بعد دو مرتبه در یک لباس عادی نماز خواند، خب نمازش درست است دیگه،

مشکل ندارد. عقابی که ندارد، عقابش نمی کنند چرا در ما لا یوکل یا مثلاً اقم الصلوة لدلوك الشمس مثل الان که ساعت ده و نیم، یک و ده دقیقه، هفت هشت دقیقه اذان ظهر می شود، دلوك می شود، زوال می شود اگر نماز خواند، الان نماز خواند عقابی که ندارد، نهایت این که وقتی دلوك شمس شد نماز خواند نمازش درست است الان باطل است. ببینید این مطلب که بین این دو سنخ فرق بگذارند، یکی تخلف شرط یا مانع مثلاً با مانع نماز را انجام بدهد یا لا صلوة إلا بطهور، با طهور انجام نداده، خواند، ده تا نماز هم خواند، ده تا نماز ظهر متعارف خواند بعد نماز ظهرش را خواند، خب آن نماز ظهر درست است آن ده تا باطل است، آن وقت ظاهر تعبیر مولوی لا تصلّ یا مثل اقم الصلوة، همین آیه مبارکه اقم الصلوة لدلوك الشمس إلى غسق الليل، این را آمدند فقها و علمای اسلام توجیه بکنند که این دو تا فرقتان چیست بین اقم الصلوة و دلوك شمس، عرض کردیم عده ای از اهل سنت در کتاب هایشان آمده دیگه خیلی اقوال اهل سنت را نخوانیم، آن ها به این فکر افتادند که فرق این دو تا در نحوه خطاب است، تعبیری که آن ها دارند خطاب تکلیف و خطاب وضع، تعبیر حکم ندارند، عده ایشان تعبیر به خطاب مثلاً اقم الصلوة خطاب تکلیف است، لدلوك الشمس خطاب وضع است و توضیح هم دادند که خطاب تکلیف انشاء است، خطاب وضع اخبار است، تصریح دارند یعنی کأنما خداوند دارد شما را وادار به نماز می کند، از طرف دیگه به شما خبر می دهد که این نماز وقتش مثلاً قبل از ظهر نیست، باید بعد از دلوك شمس باشد، این عمل یک زمانی دارد که عبارت از دلوك است مثل این که شما به فرزندان می گوئید نان بخر یا می گوئید ساعت ۱۱ نان بخر، از ساعت ۱۱ برو نان بخر، خب این از ساعت ۱۱، این ساعت ۱۱ جز خطاب نیست، این جنبه خبری دارد که آن نان خریدن مطلوب من ساعت یازده است. این که وضع یعنی بیان جزء، بیان شرط، البته آن ها شرط نمی گفتند، مانع این که هر چیزی جای خودش، وضعه فی محله مثلاً، کلمه وضع هم در حقیقت منشأش از این جا شد، لذا این ها تعبیر کردند به خطاب وضع و خطاب تکلیف حالا و یکی را هم اخبار گرفتند و یکی را انشاء گرفتند، در عبارت عده ایشان آمده که نه آن هم یک نوع حکم است، لدلوك الشمس لکن یک نوع حکمی است که لازمه دارد، این لازمه شرطیت، جعل شرطیت کرده، دلوك شمس را شرط قرار داده پس یک نوع جعل دارد، اخبار صرف نیست، آن هم یواش یواش. بعد هم دیدید که به علمای ما رسید و این بحث طویل و عریض را مطرح کردند که ما

یک مقدارش هم خواندیم بقیه کلمات مرحوم آقای اصفهانی را نخواندیم و إلا هنوز کلماتشان ادامه داشت، یک مقدارش را خواندیم و خلاصه بحثشان تقریبا این جوری شد که احکام وضعیه بعضی هایشان قابل جعل اند مستقلا مثل ملکیت، بگوید جعلتها هذه ملکا، بعضی هایشان قابل جعل نیستند نه استقلا لا نه تبعاً، به قول کفایه شرط تکلیف و به قول مرحوم نائینی سببیت لکن معظمشان هم قابل جعل اند لکن به تبع، بعضی هایشان هم تعبیر انتزاع کردند که عرض کردیم انتزاع شاید دقیق نباشد، شاید هم مرادشان واقعا انتزاع بود، لکن بیشتر به تبع، این خلاصه این سیر علمی بود، البته علمای ما در مثل لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، لا تصلّ فی الحریر، نهی النبی عن الصلوة فی الحمام و المقبرة یعنی می خواهم بگویم این بحث فقط روی صیغه نبود، روی ماده هم بود مثلاً نهی النبی عن الصلوة فی المقبرة و الحمام، این را هم آقایان دارند، آن جا هم دارند فرق نمی کند، خیال نکنید فقط لا تصلّ باشد، در این جور جاها در اصطلاح علمای متاخر ما آمد مثل مرحوم نائینی و مثل آقای خوئی و دیگران که این خطابات ارشادی اند، تعبیر دیگه اخبار نیست، ارشاد می دانند، ارشاد یعنی به این معنا که این خطاب می خواهد بگوید این شرط است، این جزء است، این مانع است، این قاطع است، این رافع است، ارشاد به این معناست، خودش مولویت ندارد، اصطلاحاً آمدند گفتند مولویت جاهایی است که مولی اعمال ولایت می کند، هر جا که اعمال ولایت کرد به حیثی که مخالفت با او مخالفت با ولایت باشد، دائره ولایت او را مخالفت کند، از دائره ولایت او، اصطلاحاً آمدند گفتند آن جاهایی که ولایی نیست و جنبه ولایت دارد و مخالفت با او خروج از دائره ولایت است معیارش عقوبت است، هر جا عقوبت بود آن حکم ولایی است، مولوی است، معیار شناختن این که کجا حکم مولوی است عقوبت است، حالا عقوبت انحای مختلفی دارد، ممکن است یکی از نحو های عقوبت حتی قضاء باشد، یک روایت دارد یقضیه عقوبة له، الان به طور متعارف زمان ما عقوبت ها یا غالباً مالی هستند، کیفر ها یا مالی هستند یا زندان هست یا محرومیت های اجتماعی و سیاسی، مثلاً یک دکتری مرتکب خلاف قانون شد مثلاً می گویند تا یک سال مطبش بسته بشود، تا یک سال گذرنامه اش گرفته بشود حق سفر به خارج ندارد، تا آخر عمر حق ندارد در نمایندگی های سیاسی خارج کشور فعال باشد الی آخره، انواع عقوبت ها، عقوبت فقط زندان یا شلاق نیست، اشتباه نشود، عقوبت انواع مختلف دارد، معیار کلی هر جا که عقوبت برایش بود می شود حکم تکلیفی یعنی

مولوی، هر جا که عقوبت نبود می شود ارشادی، این معیار کلی، آن معیار کلی بحث این طوری است، هر جا در مقابل اعمال ولایت و مولویت است که این علامتش جعل عقوبت است، این می شود مولوی، اگر در مقابل اعمال مولویت نباشد بهش ارشادی می گویند مثلاً می گویند اگر شما در حریر نماز خواندید شلاق ندارد، نمازتان باطل است، حالا دو مرتبه حریر را کنید نماز خواندید، نمازتان درست است، شلاق ندارد در حریر نماز خواندن شلاق ندارد، این بحثی است که الان مطرح شده، البته در این جا در این تعابیری که من خواندم و یک مقدار معتنا بهش را خواندم ندیدم اصولیین ما تنبیهی به بحث مولوی و ارشادی بکنند، فقط همین استقلالی و تبعی، اگر بخواهیم کلماتشان را جمع بکنیم باید مثلاً این جوری بگوییم که فرض کنید در مثل سببیت یا شرطیت یا مانعیت دو بحث هست، یکی این که آیا مولوی است یا ارشادی، یکی این که آیا تبعی است یا استقلالی؟ اگر بخواهیم جمعشان بکنیم، آقایان ننوشتند، این جمع را بنده عرض می کنم، این که می گویم آقایان ننوشتند مرادم نیست که همه کتاب هایی که اخیراً در اصول نوشتند، این چند تایی که خواندم، در این چند تایی که خواندم متعرض این مسئله مولویت و ارشادیت نشدند.

پرسش: با این بیانی که گفتید فی وبر ما لا یوکل لحمه چون قضا دارد پس این هم مولوی می شود

آیت الله مددی: قضا ندارد که

پرسش: باطل است دیگه، باید نماز را قضا بکند

آیت الله مددی: آن به خاطر صلوة انجام نداده، نه وبر ما لا یوکل لحمه.

لذا می گویند ارشادی است یعنی این ارشاد است که این مانع است، شما نماز خواندید با موی گربه، البته موی گربه روایت معارض هم دارد، شما با موی گربه نماز خواندید حکم به بطلان نماز، اگر عقوبت کردید چون نماز نخواندید نه چون در موی گربه نماز خواندید.

پرسش: چون موی گربه بوده نماز نبوده دیگه

آیت الله مددی: خب نماز که نشد نماز باطل است پس شما نماز نخواندید، عقوبتتان برای نماز نخواندن است، آن وقت معنایش این است که دو تا عقوبت بشود یکی به خاطر این که نماز نخوانده و یکی در موی گریه بوده؟ مثلاً اگر لا صلوة بطهور بود، بدون طهارت نماز خواند، بدون این که لباس طاهر باشد نماز خواند نمازش باطل است، دو تا عقوبت می شود، یکی به خاطر ترک صلوة و یکی به خاطر این که صلوة در نجس انجام داده، آن وقت همان اشکالی که ما در مقدمه کردیم در خلال بحث ها اشاره کردیم همان اشکال تعدد ثواب و تعدد عقاب مطرح می شود. یعنی سرّ مولویت، روشن شد چرا ارشادی می گویند؟ چون اگر آن را هم مولوی بگیرند باید تعدد ثواب و عقاب بگوییم یعنی اگر در لباس پاک نماز خواند دو تا ثواب دارد، یکی نماز خواند و یکی در لباس پاک، اگر اقم الصلوة لدلوك الشمس این هم مولوی باشد دو تا ثواب می خواهد یکی می گوید چون نماز خواند و یکی این که چون در دلوك شمس بوده، اگر الان نماز خواند که قبل از دلوك شمس است دو تا عقاب، یکی این که نماز نخوانده و یکی این که قبل از دلوك نماز خوانده، خب این ها می گویند تعدد عقاب و تعدد ثواب خلاف ظاهر است پس آن چه که بار می شود یک ثواب است، یک عقاب است پس خواهی نخواهی دیگه این شروط و موانع و قواطع و روافع، حالا هر چی بگوییم و اسباب این شروط مسئله تکلیف و جنبه تکلیفی ندارند، مخالفت با اعمال ولایت مولی نیست، مخالفتش با انجام ندادن است، به جا نیاموردن آن مشروط است، مخالفت روی این است نه با اعمال ولایت مولی، روشن شد؟

خب این مسئله عرض کردم چون مسائل اصولی چند قرن نه این که چند سال به شدت متاثر به مسائل کلامی بود علمای اهل سنت با توجه به مسئله حسن و قبح عقلی این جا هم نتیجه را عوض کردند، اشاعره گفتند این معرف است، دلوك شمس معرف است، معتزله گفتند دلوك شمس موثر است، بحث را روی مسئله کلامی بردند که آیا قائل به حسن و قبح عقلی بشویم یا نشویم، روشن شد؟ این بحث را آن طرف هم گفت پس بنابراین حالا آن ها گفتند اخباری و انشائی، خطاب وضع و خطاب تکلیف، حکم وضعی و حکم انشائی، حکم مولوی و حکم ارشادی، ببینید تعبیر مختلفی بکار برده شد اما در تمام این ها یک ظرافت های خاصی هم وجود دارد، این طور نبود که الفاظ بی محتوا بگویند. من به نظرم اهل سنت که خطاب وضع و خطاب تکلیف گفتند می خواستند بگویند این حکم

.....

نیست، این نحوه خطابش فرق می کند و إلا حکم نیست، در خطاب تکلیف چون تکلیف است این یکی اصلا حکم نیست، البته الان در زمان ما در آوردند نه مرحوم نائینی می گوید سببیت اصلا قابل جعل نیست نه استقلالاً نه تبعاً، نه تشریعا نه تکویناً، به تعبیر ایشان سببیت قابل جعل نیست. من فکر می کنم آن هایی که این را حکم می دانستند شبیه حرف نائینی را می خواهند بگویند، آخوند هم در شرط تکلیف قبول کرد که اصلا قابل جعل نیست نه استقلالاً نه تبعاً، من فکر می کنم اهل سنت که اخبار گفتند مرادشان این است که اصلا حکم نیست نه استقلالاً نه تبعاً، البته در میان اهل سنت داریم که قائل به جعل تبعی هستند نه این که نیستند، این خلاصه بحث.

پس معلوم شد که بحث این است که یک ما متون شرعی داریم می خواهیم این متون شرعی را تفسیر اصولی بکنیم، خلاصه بحث. اقم الصلوة لدلوك الشمس، این اقم الصلوة و دلوك شمس را چجوری تفسیر بکنیم؟ هر دو حکم اند؟ یکی حکم است؟ هر دو مولویت دارند؟ یکی مولویت دارد؟ یکی اعمال ولایت کرده؟ اقم الصلوة مولویت دارد، دلوك شمس مولویت ندارد. آن حکم وضعی است. این خلاصه بحث.

البته خب می دانید در میان فقه شیعه چون من کرارا عرض کردم فقه شیعه جنبه ولایت هم دارد به خاطر این که در شیعه ائمه علیهم السلام شانشان فقط بیان احکام الهی نیست، بیان اعمال ولایت هم هست که همین شان با خصوصياتی که دارد به فقیه منتقل شده است. این شان ولایت هست خواهی نخواهی خوب دقت بکنید در فقه شیعه، البته در فقه اهل سنت این کار بود اما فقه ولایی چون به این صورت بود که فقیه به حاکم می گفت این کار را بکن، اعمال ولایت از طرف حاکم بود یعنی فرض کنید مثلاً حتی ابوحنیفه که با منصور خوب نبود ادعای ولایت برای خودش نمی کرد، می گفت کار من فقه است لکن در یک مسئله ای که جدید بود فرض کنید مثلاً زمین خراجی که بحث مکاسب هم مربوط آن است می گوید من مصلحت تو را می بینم این کار را بکن یا آن کار را بکن، آن وقت او اعمال ولایت می کرد، این فرقی با ولایت فقیه این است، در ولایت فقیه در نظریه شیعه خود فقیه اعمال می کند، به کس دیگری نمی گوید، به جای این که فقیه بگوید به حاکم بگویند خود فقیه اعمال می کند چون ائمه خودشان اعمال می کردند دیگر، ائمه که به حاکم نمی گفتند

پس معلوم شد که ما هم، این مسئله دو زاویه است، این مسئله یک زاویه ای دارد که الان در دنیای حقوق مطرح است و آن مسئله جعل و انشاء است، این زاویه ای که الان در دنیای حقوق مطرح است پیش شیعه هم مطرح است یعنی کار فقیه این هست، پیش اهل سنت به این صورت مطرح بود فقیه پیشنهاد می داد حاکم اگر اعمال ولایت می کرد آن وقت حکم می شد پس الان در تفکر شیعه این بحث دو کاربرد دارد، یکی در مقام استظهار از روایت، مقام استظهارش از روایت این است که فرمود لا صلوة إلا بطهور، نماز خواند بدون طهارت، عقوبت دارد یا ندارد؟ تکلیف هست یا نه؟ مولویت توش هست یا نه؟ یا ارشاد صرف است؟

دو: الان اگر در دنیای روز شما بخواهید حالا فرض کنید مبتلا شدید به مجلس قانونگذاری و بنا شد به مجلس قانونگذاری رای بدهید در این جا چطور؟ مثلاً اگر گفت که مالیات را باید در روز فلان داد، بعد بنویسد اگر مالیات ندادید چنین عقوبتی دارد، اگر در آن روز هم ندادید چنین عقوبتی دارد، آیا این قانونی هست یا نه؟ دو تا مثال زدیم یکی فقه استنباطی، آیا شما از نظر، دقت کردید چی می خواهم بگویم، این بحث را من همیشه عرض کردم بحث را در محور شیعی داریم، در محور اسلامی داریم و در محور انسانی ما در محور انسانی با کل دنیای آزاد رابطه داریم، اصلاً این بحث را بیاییم لغت قانونی بهش بدهیم پس یک مشکل این بود که در اسلام چون در مکه و مدینه در زمان نزول لغت قانونی نبود تعابیر، تعابیر تکلیفی بود، لا تصلّ، تعبیر تعبیر تکلیفی است، آمدند گفتند نه مراد جدی حکم وضعی است، ارشاد است، لذا این عقوبت ندارد، لا تصلّ فی وبر اگر شما نماز خواندید عقوبتی ندارد، لا صلوة إلا بطهور اگر بدون طهارت نماز خواندید عقوبت ندارد، دو مرتبه با طهارت خواند نمازش درست است، دقت کردید؟ اقم الصلوة لدلوک الشمس الان اگر نماز ظهر خواند عقوبت ندارد، سر ظهر که شد نمازش را می خواند، این مشکل ندارد، عقوبتی ندارد، فقط نمازش باطل است، این یک بخش کار، یک بخش را هم که من الان خدمتان عرض کردم ما اصلاً در دنیای قانون چطور؟ این کار را می توانیم بکنیم یا نه؟ من همیشه عرض می کنم فکر نکنید در قم این گوشه زیرزمین نشستیم، فکر را باز بکنید که این قابل طرح باشد، اگر همچین مطلبی شد که آقا شما باید مالیات بدهید در روز پنجشنبه از ساعت هشت تا دوازده من باب مثال، آن وقت تبصره بزند

بند دوم ماده دوم، هر کی مالیات نداد مثلا چنین جریمه ای خواهد شد من باب مثال مثلا مطبش تعطیل می شود، دکانش تعطیل می شود، زندان می شود، جریمه مالی ازش گرفته می شود، محرومیت از وظائف سیاسی و شغل های سیاسی پیدا می کند.

دو: هر کسی هم در این وقت نداد این محکومیت ها برایش خواهد بود مثلا مالیات را در غیر روز پنجشنبه برد، فرض کنید مامور مالیاتی هم قبول کرد، بگوئیم چون در این ندادی مخالفت قانون کردی، این هم قانون است، این که باید روز پنجشنبه باشد این هم قانون است، فرق نمی کند، آن هم قانون است و این هم قانون است، آن مخالفت قانون این نتیجه را دارد، این مخالفت قانون هم همین نتیجه را دارد.

پرسش: دو عقوبت است

آیت الله مددی: خب همین دیگه تعدد عقوبت است یعنی اگر رفت داد

پرسش: مبهم ۲۱:۴۰

آیت الله مددی: ببینید آن وقت این نهایتش این طور می تواند بگوید، حالا می خواهم مشکل تعدد را هم حل بکنم، نهایتش این طور می گوید چون این شرط است اگر که مشروط انجام نشد اصلا مالیات ندادید این عقوبت در آن یکی مندرک می شود، چون خود مجعول شرط است، شرطیت یک اقتضای خاص خودش را دارد پس اگر دادی در غیر روز پنجشنبه یا اصلا ندادی عقوبت دارد اما اگر اصلا ندادی این یک عقوبت دارد، چرا؟ چون روز پنجشنبه شرط بود، تکلیف مستقل نبود، اگر تکلیف مستقل شد می شود تعدد عقوبت، مفروض این است که شرط است، خوب دقت بکنید من چون این اصطلاح را یواش یواش بکار می برم، چون در بحث شرطیت و سببیت و مانعیت دو تا نکته فراموش نشود یعنی خوب دقت بکنید نکته این است که این محدودیت که ربط دارد آیا این از ناحیه جعل است یا خود مجعول فی نفسه این طور است؟ طبیعت شرط فی نفسه این طور است، وقتی شما یک چیزی را شرط کردید این خودش طبیعتش است چون من سابقا عرض کردم اصل اولی این است که ملاکات مجعول سریان پیدا بکند به ملاکات جعل، اصل اولی این است دیگه، این باید استثنائی بشود که ملاک مجعول نباشد، ملاک جعل باشد یا به عکس و إلا مثلا إن الصلوة

تنهی عن الفحشاء و المنکر، این ملاک مجعول است که وجوب صلوٰة باشد، خب این سرایت می کند ملاک جعل هم هست، جعل وجوب، چرا جعل وجوب می کند؟ چون تنهی عن الفحشاء، اصل اولی، اگر بنا شد طبیعت شرط ربط باشد، خود این طبیعت این اقتضا را دارد، این محدودیت مال خود طبیعت است، دقت می کنید؟ ملاک مجعول است در حقیقت، این ملاک مجعول سریان پیدا می کند به ملاک جعل یعنی سریان پیدا می کند و جعل را، وقتی می خواهد جعل بکند می گوید اقم الصلوٰة لدلوك الشمس، جعلش مشروط می شود، مشروط شدن جعل به خاطر این که خود مجعول محدود است، خود مجعول مربوط است، خود مجعول مستقل نیست، تبع است، این مال تبعیت ذات است، آن وقت می تواند برای او چون ذاتا این طور است فرض جدایی بکند، بگوید اگر مالیات را بردی ممکن است اداره هم قبول بکند لکن چون روز پنجشنبه نبود این عقوبت را دارد اما اگر مالیات را اصلا نبردی این را دارد، طبعاً چون روز پنجشنبه هم نبوده مندرک می شود، تصویر اندکاک، چرا؟ چون خود مجعول شرط است، خود مجعول که روز پنجشنبه باشد تکلیف مستقل نیست، این خود ملاک است، طبیعت ملاک مجعول طبیعت ملاک ربطی است، طبیعت ملاک را می گویم، خب اگر بخواهد جعلی هم بکند طبق همین ملاک مجعول است، ملاک مجعول یدعوا الی الجعل، اصل اولی این است مگر جایی مثلاً مثل اوامر امتحانیه که مجعول ملاک ندارد، جعل ملاک دارد، حالا آن ها مسائل دیگری است که اگر در خلال بحث ها پیش آمد متعرض می شویم ان شا الله تعالی، این راجع به این مطلب، این هم ان شا الله روشن شد.

پس اصل مطلب در این جاست، در این مطلب است، البته خب حالا فرض کنید ما مثلاً در نصوص اولیه کلمه شرط، نداریم که الطهارة شرط الصلوٰة مثلاً یا وبر ما لا یوکل لحمه مانع عن الصلوٰة، ممکن است همچنین تعبیری نداشته باشیم اما خب یواش یواش در مجتمعات پیش می آید و ممکن است مثلاً بشرطها و شروطها، حضرت فرمود بشرطها و شروطها، این نکته هم در ذهنتان باشد چون آخر می خواهم برگردم و متعرض بشوم.

پس تا این جا روشن شد اصل بحث چی بوده، اصل بحث در بین آن چه که در بین اصولیین ما بوده تفسیر قانونی این روایات بوده لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، عده ای فکر می کردند که لا تصلّ نهی است، حرمت دارد، از آن ور هم فساد دارد، پس در حقیقت دو تا نکته دارد. هم حکم وضعی دارد که فساد باشد، نماز فاسد است هم حکم تکلیفی باشد که جلوگیری از نماز است.

در عبارات قدمای اصحاب ما مثل شرائع و این ها مثلاً دارند تحرّم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه، این تعبیر را دارند، هست، ظاهر این عبارتی را که این اصحاب گفتند مگر بگوییم توجه نداشتند، خیلی بعید است، ظاهرش این است که از همین وبر ما لا یوکل لحمه نهی تحریمی فهمیدند، لذا فیما بعد بعضی از عبارات و بعضی از شراح که آمدند بعضی از عبارات قدما را شرح دادند مثلاً این عبارت تحرّم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه، حتی شرح لمعه اگر دیده باشید بعضی جا ها دارد تحرّم، بعد مثلاً در شرح نوشته شرطاً، تحرّم شرطاً نه تکلیفاً، الان در همین کتاب عروه در بخش اجزای نماز اگر نگاه بفرمایید نوشته فصل فی واجبات الصلوة، تا آن جا که بنده بدم حالا چون خیلی علم ندارم، استقرای ما خیلی ناقص است بلکه انقص النواقص است، حالا بیست تا، سی تا، چهل تا از حواشی عروه که چاپ شده این هایی را تا آن جایی که من دیدم، حالا چیز هایی باشد که چاپ نشده مخطوطه را که قطعاً ندیدم، در این ها هیچ کدام اشکال نکردند، ما در بحثش اشکال کردیم که از آن ور شما می گوئید امری که به اجزاء می خورد ارشادی است، اگر ارشادی شد واجبات صلوة نمی شود، پس واجبات صلوة حمد و قل هو الله و سجده و رکوع امر این ها که ارشادی است، باید بگوئید اجزاء الصلوة یا شرائط الصلوة، این که در نماز واجب است این کار واجب است یا محرمات نماز این کار محرم است طبق این مبنائی که الان دارند روشن به نظر نمی رسد.

یک وقتی هم اشاره کردم باز هم چون نمی خواهم وارد بشوم یکی از این آقایان را دیدند که بحث نهی مقتضی از فساد هست یک دفعه ایشان متعجب می شود، می گویند تعجب می کنم از آن ور می گویند نهی که حرمت دارد فساد از توش در می آید یا نه مثل لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل، از آن ور هم می گویند این ارشاد است، اصلاً توش حرمتی ندارد، این لا تصلّ فی الحریر را مثال می زنند برای این که این نهی مقتضی فساد هست یا نه، می گویند از آن ور هم ارشاد است، اگر ارشاد است اصلاً حرمت ندارد که این حرمت

تستلزم الفساد، از آن ور این چطور می شود؟ یک معمایی است که این آقا گیر کرده، از آن ور می گویند آیا نهی مقتضی فساد است حرمت، اگر چیزی حرام شد این مقتضی فساد است یا نه؟ از آن ور هم می گویند لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه این نهی ها ارشاد است، اصلا توش حرمت نیست، ارشاد هم یعنی بیان مانعیت، یعنی بدون این ها فاسد است یعنی به عبارة اخرى از تصل فقط حکم وضعی در می آید، حکم تکلیفی اصلا در نمی آید، پس چطور می گویند حکم تکلیفی مستلزم یا مقتضی فساد هست یا نه، البته مرحوم آقای خوئی بحث اقتضای نهی را هم جز ملازمات گرفتند یعنی کاملاً دو تا مفهوم را تصور کردند، یکی حرمت این کار و یکی فسادش، حرمت نماز در حریر و یکی فساد، اصلا این آقا که اصلا می گوید از این ور خود آقایان می گویند ارشادی است، اگر ارشادی است حرمت ندارد پس این بحث نهی در عبادات مستلزم و مقتضی، روشن شد اشکال چیست؟ جوابش هم ان شا الله برایتان روشن شد، جوابش این است که گفت در تناقض هشت وحدت شرط دان، عبارات قدما آن است، متاخرین ما عوض کردند، حالا متاخرین متوجه نشدند آن بحث دیگری است، عبارات قدما از لا تصل حرمت فهمیدند، در عباراتشان هست، تحریم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه و عجیب این است که در متاخرین مثل عروه آن جایی که من نگاه کردم، چون خب می دانید خیلی چاپ های متعددی از عروه و حواشی عروه هست، حواشی مطبوع، تا آن جایی که بنده سراپا تقصیر در این چاپ های متعدد و حواشی متعدد به لحاظ عدد نگاه نکردم ندیدم حتی یک نفر از این آقایان معاصرین به صاحب عروه اشکال بکند که اصلا تعبیر به واجبات الصلوة درست نیست، باید بنویسید فی اجزاء الصلوة و شروطها، چون این اوامر و نواهی را ارشادی می گیرید، اگر ارشادی گرفتید واجبات الصلوة یعنی چه؟ تجب الفاتحة فی الصلوة یعنی چی؟ يجب الركوع فی الصلوة یعنی چی؟ الفاتحة و الركوع من اجزاء، باید این طور گفته بشود، در عروه هست نگاه بکنید، تا آن جایی هم که من دیدم هیچ کس تعلیق نزده. این به نظر من مرحوم عروه متأثر به کلام قدما نشده، توجه نکرده و إلا خود صاحب عروه مثل بقیه مشهور فعلی ماست، اوامر ارشادی و نواهی را ارشادی می دانند، من می خواستم این نکته را عرض بکنم یک نوع من حیث المجموع یک مشکلاتی در این مسئله پیدا شده و عرض کردم اصل نکته اش هم این بود

.....
که تعابیر قانونی وجود نداشت و نکته دیگرش را حالا می گویم، بعد توضیحش را من خیال می کنم امروز تمام می شود فردا ان شا الله توضیح کامل با ریشه یابی های قانونی و غیره

نکته دومش هم این بود که ادبیاتی که در این بکار برده بود ادبیات تکلیف است، مثل لا تشرب الخمر، مثل نهی عن آنية الذهب و الفضة، خب آن جا حرام است استعمال آنية ذهب و فضه، نهی عن الصلوة فی المقبرة، این عین هم است، ادبیات یک ادبیات است، روشن شد؟ لا تشرب الخمر، لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، یا به نحو صیغه یا به نحو ماده یا به نحو هیئت یک ادبیات بکار برده شده، حالا یا احتیاط کردند لذا آمدند همان ادبیاتی که نهی عن آنية الذهب و الفضة گفتند استعمال ذهب و فضه حرام است، از آن ور هم دارند نهی عن الصلوة فی المقبرة و الحمام، البته عده ای از اهل سنت نماز را باطل می دانند، ما هم حمل بر کراهت کردیم، هر دو را هم مقبره را هم حمام را، عده ای از اهل سنت هر دو را حمل بر حرمت کردند و نماز در مقبره حمام را حرام می دانند.

می بینید نهی یکی است چه فرق می کند؟ لا تصلّ فی الحریر مثل لا تشرب الخمر است، چه فرق می کند؟ پس یک نکته هم این بود من یک نکته اجمالی عرض بکنم تا بعد روی تحلیل مطلب بروم لکن بعد ها که فقها آمدند محاسباتش را کردند دیدند درست است تعبیر یکی است لکن نتیجه دو تاست، این را که فقهای متاخر شیعه یعنی همین معاصرین ما ازش فهمیدند حکم ارشادی، بین لا تصلّ فی الحریر و لا تشرب الخمر فرق گذاشتند با این که به لحاظ تعبیر ادبی در هر دو یکی است و مثلاً لا تشرب الخمر ازش استفاده حرمت می شود، این بحث را من الان مطرح کردم که فردا ان شا الله روش فکر بکنید.

نکته این است آن وقت ما این بحث را تعمیم دادیم: یک: در استظهار از نصوص مثلاً از لا تصلّ فی الحریر بفهمیم که اگر شما نماز در حریر خواندید حالا غیر از این که نمازتان باطل است گناه هم مرتکب شدید، آیا این درست است یا نه؟ یا اگر در حریر نماز خواندید گناه مرتکب نشدید، مسئله این است که نمازتان باطل است

دو: در مرحله قانونگذاری، این هم اصولاً ما بیایم یک تفسیر قانونی برای این مطلب بدهیم، آیا می توانیم برای مثلاً شرائط و موانع یک نوع تکلیف به معنای مولویت اعمال بکنیم یا نه؟ بگوییم همچنان که مخالفت اصل تکلیف عقوبت دارد، کیفر دارد مخالفت

شرطش هم عقوبت دارد؟ مخالفت مانعش هم عقوبت دارد، مثال عرفی بزیم، ببینید شما به عبدی گفتید وقتی غذا می آوری یا آب می آوری، نوشیدنی یا خوردنی در سینی ملامین بیاور، حالا مهمان آمد گفتند غذا بیاور، غذا را در سینی ملامین آورد، خوب دقت بکنید، شما با این چکار می کنید؟ بهش می گوید برو سینی را عوض بکن سینی مثلا استیل بیاور، همین مقدار؟ یعنی حکم وضعی صرف، یا احتمالا یک تو گوشی هم بهش می زنید که چرا آن چه را که نهی کرده را انجام داده، این اگر شد یعنی عقوبت دارد، مثال عرفی را ببینید، رفتار شما، اصلا مثلا می گوید این غذا را بگذار سینی را ببر، برو سینی استیل بیاور غذا را در سینی استیل بگذار به مهمان ها بده، یا اصلا می گوید این غذا را برگردان، ببینید یعنی این عمل فاسد است، آیا فقط روی سینی مواخذه می شود یا کل عمل فاسد می شود یا یک توگوشی هم توش هست، اگر یک تو گوشی هم توش باشد این مال حکم تکلیفی می شود، این مثال عرفی خیلی بسیطی را زدیم که شما در این جا، چون می دانید که در این اصول هم همه اش عبد و مولی است، حالا ما مثال عبد و مولی زدیم که روشن بشود. روشن شد؟

پس ظاهرا قدمای اصحاب ما قدر متیقنی که فهمیدند می گویند هم این سینی را عوض بکن هم یک توگوشی جا دارد، اشکال ندارد اما این که غذا آوردند باطل بشود نه، یا باطل باشد، آن هایی که می گفتند نهی مستلزم فساد است می گفتند اصلا این غذا آوردن باطل است، آن هایی که می گفتند مستلزم فساد نیست می گفتند خیلی خب غذا را بگذارد برود سینی را عوض بکند، یک مثال خیلی عرفی بسیط زدیم که برایتان روشن بشود.

آن جامعه چون جامعه عبد و مولی بودس وقتی که تفسیر اصولی رسید این مشکل پیدا شد چون من عرض کردم خیلی از مسائلی که در اصول ما بهش لغت پیچیدگی دادیم مثل مسئله ضد این ها در ریشه هایش همان ریشه عبد و مولی است یعنی همان جامعه اصلی بوده، بعد تطوراتی پیدا کرده، فردا ان شا الله توضیح بیشتری عرض می کنم